

کاربست نظریه انتقادی در تحلیل پدیده تروریسم در خاورمیانه

محسن کشوریان آزاد^۱، حسین پورعلی^۲

چکیده

رشد و گسترش تروریسم در منطقه خاورمیانه با شکل‌گیری شبکه تروریستی القاعده در دهه ۱۹۹۰ و اعلام خلافت گروه داعش در ژوئیه ۲۰۱۴ بعنوان خطرناک‌ترین تهدیدها علیه بشریت تبدیل شده و به سبب پیوند آن با فناوری‌های جدید، یک معضل راهبردی را به وجود آورده و توانسته است سبب نقش‌آفرینی گروه‌هایی کوچک اما با ساختارهای پیچیده در پهنه بین‌المللی شود. رشد این پدیده به صورت فراگیر تحقیقات گسترده-ای را با نگاه اساسی به متغیرهای متعدد می‌طلبد. بنابراین پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا با محور قرار دادن مفروض‌ها و مفاهیم نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، دلایل رشد تروریسم در منطقه خاورمیانه را توضیح داده و کارآمدی این نظریه را در تحلیل پدیده تروریسم در این منطقه اثبات کند. بدین ترتیب سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که عوامل شکل‌گیری تروریسم در منطقه خاورمیانه از منظر نظریه انتقادی چیست؟ یا اینکه در روابط بین‌الملل چگونه می‌توان پدیده تروریسم خاورمیانه را تحلیل کرد؟ در پاسخ، فرض بر این است که با توجه به مفروض‌های نظریه انتقادی، در دولت‌های میزبان تروریسم بعنوان سطح تحلیل میانه، عواملی چون سیطره عقلانیت ابزاری و عدم مفاهمه در سپهر عمومی و ضعف جامعه مدنی، سبب بسته شدن فضای سیاسی-اجتماعی بر کنشگران تکثرگرا و جنایات سازمان‌یافته بیرون از مجری دولت در این منطقه شده و در سطح تحلیل کلان سیطره هژمون و نفوذ آن در منطقه به واکنش نیروهای ضد هژمون مواجه شده که این امر گروه ضد سیستم و رهایی‌بخش ساختارشکن در هر دو سطح را در قالب تروریسم افراطی داعش و القاعده برانگیخته است.

واژگان کلیدی: تروریسم، نظریه انتقادی، خاورمیانه، فضای بسته سیاسی-اجتماعی

^۱ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی تهران mkeshvarian69@gmail.com

^۲ دانشجوی کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه خوارزمی تهران

مقدمه

تروریسم، اقدامی است گروهی، سازمان‌یافته و دربرگیرنده یک استراتژی سیاسی با کاربرد خشونت سیاسی، تهدید اجتماعی و حمله برنامه‌ریزی شده که به صورت نامتعارف عمل می‌کند و بعنوان یکی از برجسته‌ترین مسائل و مشکلات جامعه کنونی جهان صلح و امنیت بین‌المللی را در اشکال مختلف با تهدید مواجه کرده است. در مهر و موم‌های اخیر یکی از مناطقی که همواره شاهد رشد جریان‌های تروریستی در آن بوده‌ایم منطقه خاورمیانه می‌باشد که به نوعی به زیستگاه تروریست‌ها تبدیل شده است و فهم پدیده تروریسم جهانی بعنوان یک پدیده مربوط به خاورمیانه شناخته می‌شود. منطقه خاورمیانه به خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئوکالچری و ژئواستراتژیکی در طول تاریخ منطقه‌ای بحران‌ساز بوده است. در این میان تروریسم و توسعه روزافزون آن یکی از معضلات عمده خاورمیانه است که می‌توان ریشه آن را در سه دهه پیش یعنی آغاز تهاجم شوروی به افغانستان جستجو کرد. حملات انتحاری ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک آمریکا باعث شد فضای حاکم بر منطقه خاورمیانه امنیتی‌تر و سیاسی‌تر شود و اهمیت ویژه‌ای در مطالعات منطقه‌ای خاورمیانه و روابط بین‌الملل پیدا کند. با حمله آمریکا به افغانستان و البته وجود بسترهای مناسب رشد چنین گروه‌هایی در کشورهای اسلامی، القاعده توانست به صورت شبکه‌ای در عراق، یمن، سومالی، لیبی و ... رشد کند (جان‌نثار و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰۳).

۵۲

در طی دهه گذشته با اشغال عراق توسط آمریکا و بعد از آن خیزش جنبش‌های اجتماعی سال ۲۰۱۱ خاورمیانه شاهد رشد گروه‌های تکفیری- تروریستی بوده‌ایم که نمونه بارز آن «دولت اسلامی عراق و شام» یا «دولت خلافت اسلامی» معروف به «داعش» در عراق و سوریه است. سازمان‌های القاعده و داعش با پیوندهای پیچیده، انعطاف‌پذیر، تفسیر متعصبانه و بنیادگرای اسلام سنی با حملات متعدد تروریستی تهدیدهای مهم امنیتی در سطح خاورمیانه و جهان را به وجود آورده‌اند. در شرایط کنونی سازمان‌های تروریستی با اهداف جهانی همچون القاعده و با اهداف منطقه‌ای و جهانی همچون داعش بعنوان دو بازیگر مهم در صحنه بین‌الملل اهمیتی روزافزون می‌یابند (برزگر، ۱۳۸۶: ۶۱). گروه‌های تروریستی مانند القاعده و داعش با برقراری پیوندهای پیچیده و انعطاف‌پذیر، تفسیرهای متعصبانه در برابر مخالفان ایدئولوژی افراطی خود، به قدرت و نفوذ گسترده‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا دست یافته‌اند. برخی از این گروه‌ها همچون القاعده سودای جهاد جهانی دارند و برخی دیگر مانند داعش در سطح محدودتر منطقه‌ای و کشوری و البته با نگاه آینده‌نگری جهانی در سایه هراس‌افکنی و تندروی‌های مذهبی، در دوران جهانی‌شدن و بحران هویت، در پی هویت‌یابی برای خود هستند (عباس‌زاده فتح‌آبادی و سبزی، ۱۳۹۴: ۵۴).

بنابراین شناخت چگونگی و دلایل شکل‌گیری آنها از مهمترین دغدغه‌های پژوهشگران عرصه روابط بین‌الملل بوده است. در این پژوهش با کاربست نظریه انتقادی به تحلیل پدیده تروریسم پرداخته می‌شود. چرا که

بکارگیری تئوری در آزمایش فرضیه، اصل اساسی علوم اجتماعی بطور کلی و روابط بین‌الملل بطور خاص است؛ امری که در مهر و موم‌های اخیر محققان روابط بین‌الملل کمتر به آن توجه کرده‌اند و در تحلیل فرضیه‌ها و تحقیقات تجربی از نقش هدایت‌گر نظریه‌ها صرف‌نظر شده است (Mearsheimer & Walt, 2014: 427). آنچه ضرورت نگارش این پژوهش را فراهم می‌آورد این است که پژوهش‌های پیرامون مسئله تروریسم بدون توجه به نظریه‌های روابط بین‌الملل و بیرون از مفروض‌های این نظریه‌ها اقدام به تحلیل کرده‌اند.

این خلأ پژوهشی سبب شده تا در این پژوهش با انتخاب نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و گرفتن فرضیه پژوهش از مفروض‌های آن قدرت تحلیل این نظریه در مسئله تروریسم سنجیده شود تا درک درستی از عوامل شکل‌گیری تروریسم در این منطقه برای مخاطب به وجود آید؛ زیرا از یکطرف به کاربردی کردن نظریه‌های روابط بین‌الملل در تحلیل مسائل کمک می‌کند و از طرف دیگر کیفیت نظری و دستاوردهای آن شناخت بهتری نسبت به این مسئله و سنجش فرضیه به ما خواهد داد. همچنین این نوع نگرش سبب شده است تا به عمق ساختارهای اجتماعی و دیگر متغیرهای اثرگذار در رشد تروریسم توجه شود.

بدین ترتیب سوالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که عوامل شکل‌گیری تروریسم در منطقه خاورمیانه از منظر نظریه انتقادی چیست؟ یا اینکه نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل چگونه می‌تواند پدیده تروریسم در خاورمیانه را تحلیل کند؟ در پاسخ فرض بر این است که باتوجه به مفروض‌های نظریه انتقادی، در دولت-۵۳ های میزبان تروریسم بعنوان سطح تحلیل میانه، عواملی چون سیطره عقلانیت ابزاری و عدم مفاهمه در سپهر عمومی و ضعف جامعه مدنی، سبب بسته شدن فضای سیاسی-اجتماعی بر کنشگران تکثرگرا و جنایات سازمان‌یافته بیرون از مجری دولت در این منطقه شده و در سطح تحلیل کلان سیطره هژمون و نفوذ آن در منطقه به واکنش نیروهای ضد هژمون مواجه شده که این امر گروه ضد سیستم و رهایی‌بخش ساختارشکن در هر دو سطح را در قالب تروریسم افراطی برانگیخته است. محتوای پژوهش تحلیلی-تبیینی، روش گردآوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای و سنخ و ماهیت تحقیق بنیادی است.

چارچوب نظری

۱- نظریه انتقادی

در عرصه روابط بین‌الملل بعد از دهه ۱۹۹۰ به این سو رشد مهمی در نظریه‌های روابط بین‌الملل همسو با نظریه انتقادی با «اهداف رهایی‌بخش» صورت گرفته است. این رشد تا حدودی بازتاب علاقه بیشتر نظریه‌پرداز برجسته انتقادی قرن بیستم، یورگن هابرماس به روابط بین‌الملل است. وی در آثار جدیدش به بحث جنگ بشردوستانه نانو در کوزوو پرداخته، نقدی صریح به جنگ عراق وارد کرده و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر

را مورد بررسی قرار داده (Habermas & Drrida, 2003: 75). همچنین از پیروان این رویکرد در روابط بین‌الملل اندرو لینکلینتر است که نظریه انتقادی را بعنوان ابزار پیگیری سیاست‌های بخش و جهان‌وطن بکار می‌گیرد و کاکس که بعنوان اولین کسی که نظریه انتقادی را وارد عرصه روابط بین‌الملل کرد (Moolakkattu, 2009: 440).

این نظریه برگرفته از آثار نظریه‌پردازان مرتبط با مکتب فرانکفورت آلمان در دهه ۱۹۳۰ است. محققان این مکتب ایده‌های خود را از طیف گسترده‌ای از فلاسفه قبل از خود مانند کانت، مارکس و هگل مشتق گرفته‌اند. با گذشت زمان نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت رو به اصلاح رفته و شیوه جدیدی از استدلال پیرامون ظهور جنبش‌ها را ارائه کرده است. در واقع با ظهور فاشیسم و مرگ احتمالی نظریه مارکس در ارتباط با اینکه دیگر طبقه پرولتاریا قادر نیست بعنوان عامل تغییر علیه سرمایه‌داری عمل کند، انتقادیون بر آن شدند تا با ارائه مفروض‌های جدید شرایط‌هایی از سلطه را فراهم گردانند. نظریه انتقادی، بعنوان نماد فلسفه‌ای که حیات سیاسی و اجتماعی مدرن را از طریق روش نقد درونی زیر سوال می‌برد در آراء اندیشمندانی همچون مارکس، هورکهایمر، تئودور آدرنو، والتر بنیامین، هربرت مارکوزه، اریک فروم، لئو ووننال و در دوران جدیدتر یورگن هابرماس و اکسل هانت مورد استفاده قرار گرفت. نظریه انتقادی عمدتاً تلاشی برای بازیافت قوه انتقادی و رهایی بخش است که توسط جریانات اخیر فکری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک پایمال شده است (برچیل و لینکلینتر ۱۳۹۲: ۱۸۸).

۵۴

نظریه انتقادی ابتدا با شاخصه انتقادی بودن بازشناخته می‌شود و وقتی از واژه‌های نقد و انتقادی حرف به میان می‌رود، در درجه نخست منظورشان نقد سیاسی و اقتصادی موجود است و در کنار آن نیروهای سلطه‌گر سیاسی و اجتماعی و شیوه‌هایی از سلطه نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. این رهیافت در مطالعات بین‌المللی نقدی معرفت‌شناسی^۱ و هستی‌شناختی^۲ بر تجربه‌گرایی^۳ و اثبات‌گرایی^۴ می‌باشد که با «رنه دکارت» فیلسوف فرانسوی و جدایی سوژه^۵ (فاعل شناسا) و ابژه^۶ (متعلق شناخت) از هم در علوم فلسفی مطرح شد و در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم به درجه هژمونی رسید. آنها با رد سه اصل اساسی اثبات‌گرایی یعنی واقعیت عینی و بیرونی، تمایز میان سوژه و ابژه و علوم اجتماعی فارغ از ارزش، جریان اصلی روابط بین‌الملل را مورد نقد قرار می‌دهند. از این منظر جریان اصلی محافظه‌کارانه است و امکانات تغییر در حیات اجتماعی در کل و روابط بین‌الملل بطور خاص را درک نمی‌کند (خضری، ۱۳۸۸: ۳۰).

¹ Epistemology

² Ontologically

³ Empiricism

⁴ Positivism

⁵ Subject

⁶ Object

این رویکرد در نقد تجدد و روشنگری خصوصاً در تجلیات معرفتی و فرهنگی آن و تلاش برای هدایت کردن تجدد به سمت ابعاد فراموش شده آن است و اولین بار توسط رابرت کاکس در روابط بین‌الملل مطرح شد. در واقع این نظریه در عرصه روابط بین‌الملل، واکنشی به سلطه دیدگاه‌های جریان اصلی (نوواقع‌گرایی و نولیبرالیسم، علم‌گرایان و آنچه مبتنی بر پروژه روشنگری و خردگرایی) بود که در پی نظم و ثبات است. نظریه‌پردازان انتقادی در پی آن هستند تا ناعادلانه بودن وضعیت موجود را در شرایط و تغییرپذیری تاریخی نشان دهند و نظمی برقرار گردد که در آن عدالت برقرار و به حاشیه‌نشین‌ها توجه شود. با این توضیح کلی پیرامون نظریه انتقادی بطور مختصر به اصول و مفروض‌های آنکه مورد توجه اندیشمندان این مکتب بوده‌اند پرداخته می‌شود تا زمینه تحلیل و ارتباط آن با ظهور تروریسم در بخش بعدی فراهم گردد. در این بخش سعی شده است که مولفه‌هایی از نظریه که به امور اجتماعی و بین‌المللی پرداخته و در حل مسئله مورد بحث پژوهش کمک می‌کنند مورد بررسی قرار گیرد نه مولفه‌های مربوط به مبانی فلسفی.

الف) وظیفه‌رهای بخش و تجدیدنظر در اجتماع سیاسی

علائق‌رهای بخش ناشی از تمایل انسان به تفکر و تأمل انتقادی درباره مفروض‌های ذهنی است. این نوع علاقه انسان را بر آن می‌دارد تا خود را از محدودیت‌ها، فشارهای ناشی از عوامل انسانی و محیط اجتماعی رها سازد. لازمه‌رهای نیز بکارگیری عقل انتقادی یا عقلانیت استعلایی است؛ عقلی که نه برای تصرف در طبیعت و تفاهم بلکه به منظور نقد و تغییر وضع موجود جهت رسیدن به نظم و شرایط مطلوب بکار می‌رود؛ وضعیتی که در آن انسان با تأمل و تفکر، به خودآگاهی، خودفهمی، تعالی، سعادت و شرایط اخلاقی متعالی و رهایی دست می‌یابد (هولاب و هابرماس، ۱۳۷۵: ۳۳-۳۱). براساس این منطق کنش‌ها برپایه مسئولیت یا تکلیف و رسالت آنها مبنی بر رهایی و رهایی‌بخشی صورت می‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

در قالب نظریه انتقادی، رهایی و تضمین آزادی از محدودیت‌های به وجود آمده را روابط سلطه و شرایط ارتباط و فهم تحریف شده‌ای می‌داند که به معنای انکار ظرفیت انسان‌ها برای ساختن آینده خود براساس آگاهی و اراده کامل هستند. به گفته دیوتاک رهایی به معنای تقاضای استقلال یا حق تعیین سرنوشت خویش است (Ashley, 1981: 227). در نگاه انتقادیون کنشگران انقلابی بعنوان فاعل آگاه شناسنده در پی رهایی هستند که متضمن اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی در جامعه داخلی و بیرونی است و می‌توانند وضع موجود را بعنوان یک وضع برساخته تاریخی به چالش بکشند و آن را مطابق نظر خود و با اجماع تغییر دهند. شناخت انتقادی، وضعیت موجود را غیرطبیعی و مملو از انحراف، افسانه و توهم می‌داند. وظیفه محققان انتقادی آن است که وضعیت موجود را نقد کرده، در تغییر روابط اجتماعی بکوشند. محقق اجتماعی باید در جهت آشکارسازی منابع زیرین روابط اجتماعی و سپس توانمندسازی مردم برای ایجاد تغییرات هدفمند

بکوشد (ایمان، ۱۰۰: ۱۳۹۰). از اینرو کانون اصلی آن تغییرپذیری در روابط بین‌الملل است و توجه آن به فردیت و عاملیت، آگاهی، سپهر عمومی، بهبود وضع زندگی و اجتماعی، فاعل شناسا، بازانندیشی و عقلانیت و ضرورت تعمیق بخشیدن به نقد به آن کمک می‌کند تا دغدغه هنجاری خود را دنبال کند (معینی علمداری، ۱۳۸۸: ۳۳).

ب) حوزه عمومی

حوزه عمومی^۱ از مفاهیم کلیدی اندیشه یورگن هابرماس از متفکران انتقادی است. وی به حوزه عمومی بعنوان یک انجمن نگاه می‌کند که افراد بدون بهره‌مند بودن از قدرت رسمی در آن گردهم می‌آیند و خود را برای توافق با قدرت آماده می‌کنند تا مشروعیت خود را از نظر افکار عمومی تثبیت نمایند (Habermas, 1981: 361). در حوزه عمومی و کنش ارتباطی^۲، انگاره مناظره، گفتمان و گفتگوی فارغ از هر نوع سلطه یا آسیب‌شناسی‌های زبانی مطرح است که معطوف به فهم و اجماع بین‌ذهنی به منزله مناسب‌ترین رویه در سپهر عمومی است. سپهر عمومی عرصه‌ای است که در آن مناظره عمومی در مورد موضوعات مختلف مورد توجه عموم شکل می‌گیرد و تلاش می‌شود که اقتدار سیاسی به اقتدار عقلانی تبدیل شود (Risse, 2000, 11-21). حوزه عمومی در اندیشه هابرماس، بیانگر ممکن بودن گفتگوی آشکار و بحث آزاد بدون محدودیتی است که بر افراد جامعه اعمال می‌شود و این حوزه‌ای است که افراد می‌توانند به بحث و گفتگو درباره مسائل و مشکلات مشترک بپردازند بگونه‌ای که این حوزه به فرد اجازه بیان آزادانه نظراتش را بدون اجبار و فشار از جانب جامعه می‌دهد و مسائل گوناگون جامعه به منظور دستیابی به جامعه آزادتر و عقلانی‌تر به بحث و گفتگو گذاشته می‌شود (Habermas, Ibid: 361).

ج) مفهوم هژمونی

واژه هژمونی^۳ بیشتر با آنتونیو گرامشی مانوس است. در نظر او هژمونی وضعیتی است که طبقه مسلط توانسته است سایر طبقات را به پذیرفتن ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی ترغیب کند. هژمونی بر ابزار فرهنگی و ایدئولوژیک متمرکز است که به واسطه آن گروه حاکم سلطه خود را با تضمین رضایت خودجوش گروه‌های تابع حفظ می‌کند. فرض مقدماتی این مفهوم رضایت اکثریت است و جهت‌گیری آن را قدرت تعیین می‌کند. هژمونی در نظام بین‌الملل به توانمندی ابتکاری دولتی قدرتمند در شیوه مدیریت جهانی و برتری بدون منازعه آن اطلاق می‌شود که از منابع اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی لازم بهره‌برداری می‌کند. هژمونی داری دو بعد مادی و غیرمادی است. برداشت مادی، هژمونی را با توزیع به خصوصی از منابع مادی

¹ Public domain

² Communicative Action

³ Hegemony

برابر می‌داند و معتقد به وجود یک دولت مشخص و مسلط است. هژمونی تنها شامل قدرت مادی نیست، بلکه اهداف اجتماعی را می‌طلبد. به گفته لندلبرگر کشور پیشتاز وظایفی را برای تضمین یک نتیجه حیاتی به عهده می‌گیرد و آن عملکرد قدرتمند یک نظام آزاد اقتصادی است.

از دیدگاه گرامشی، وقوع انقلاب واقعی مستلزم انقلاب در سطح هژمونی است؛ به این معنی که یک گروه اجتماعی برای نیل به «تفوق»^۱ باید در میان گروه‌هایی متحد هژمونی داشته باشد. هژمونی از دید گرامشی توانایی یک گروه اجتماعی به اعمال کار ویژه‌ای با جهت‌گیری سیاسی و معنوی در جامعه است. در چنین وضعیتی سایر گروه‌ها نیز نقش پیشرو هژمون در جامعه را تأیید می‌کنند و اجماع نسبتاً وسیع سیاسی در راستای حمایت از اهداف و سیاست قدرت هژمون صورت می‌گیرد. هژمون نیز با توسل به روش‌هایی چون پاسخگویی به منافع متحدین، توجه به انگیزه‌های آنها، کمک به شکل‌گیری و نیز پاسخگویی به خواسته‌های مطلوب آنها، رهبری خود را اعمال می‌کند (اوجلی و گریک مورفی، ۱۳۷۳: ۱۸۸). همچنین نظم هژمونیک باید بعنوان پیکربندی مسلط «قدرت مادی، ایدئولوژی و نهادها» که به اشکال نظم جهانی شکل می‌دهد و بر آن اثر می‌گذارد در نظر گرفته شود (Cox, 1981: 141). بنابراین در نظریه انتقادی برخلاف نظریه‌های جریان اصلی بویژه واقع‌گرایی باید علیه هژمون و در جهت تغییر وضع موجود اقدام کرد و این کار در سطح اجتماعی و توسط جنبش‌های اجتماعی انجام می‌گیرد.

د) جامعه مدنی

اگرچه حوزه عمومی و تحلیل گفتمانی هابرماس رابطه نزدیکی با مفهوم جامعه مدنی دارد اما رابرت کاکس بطور ویژه‌ای به رابطه متحول بین دولت و جامعه مدنی پرداخته است. مطابق نظر کاکس کلید تجدیدنظر در روابط بین‌الملل بررسی رابطه دولت و جامعه مدنی و از این طریق تشخیص این است که دولت نه تنها در دوران تاریخی مختلف، بلکه در یک دوره اشکال مختلفی به خود می‌گیرد (برچیل و لینکلینتر، پیشین: ۲۰۳). در نظر وی دولت تنها یکی از نیروهایی است که نظم جهانی حاضر را شکل می‌دهد. کاکس معتقد است که فهم جامع نظم کنونی و مشخصات ساختاری آن باید با ملاحظه تعامل بین نیروهای اجتماعی، دولت‌ها و نظم جهانی صورت گیرد. در رویکرد او دولت «نقش میانجیگری هرچند مستقل» را بین نیروهای اجتماعی ناشی از تولید از یک طرف و نظم جهانی که تجسم پیکربندی خاصی از قدرت است که توسط نظام دولت‌ها و اقتصاد جهانی تعیین شده است از طرف دیگر ایفا می‌کند (Cox, Ibid: 141).

^۱ Supremacy

چگونگی شکل‌گیری تروریسم در خاورمیانه از منظر نظریه انتقادی

در این بخش از پژوهش سعی شده است تا با استفاده از مفروض‌ها و منطق درونی نظریه انتقادی و با نگاه جامعه‌شناختی این نظریه در دو سطح میانه و کلان ریشه‌ها و دلایل شکل‌گیری گروه‌های تروریستی القاعده و داعش مورد واکاوی قرار گیرد. مولفه‌های مورد بحث در ادامه مطلب برگرفته از نظریه انتقادی (مکتب فرانکفورت) است و در این قالب معنا و مفهوم پیدا می‌کنند. بکارگیری نظریه انتقادی به فهم بهتر و مشخص‌تر پیچیدگی موضوع مورد بحث کمک خواهد کرد.

۱- عقلانیت ابزاری مدرن و بحران بی‌قراری در خاورمیانه

در نگرش انتقادیون عقلانیت برخاسته از مدرنیته عقلانیتی است که نه تنها به تکنیکی و ابزاری شدن منجر می‌شود، بلکه به شکل‌گیری و تولد دولت یا نظامی کمک خواهد کرد که خودش را به منزله عقل و عقلانیت عمیق و مطلوب تاریخ ارائه می‌کند. نظامی که رویه‌های عقلانی‌سازی اقتصاد و جامعه را به منزله ابزارهای خود انتخاب خواهد کرد. این روند تا جایی پیش رفت که علم نقشی بیش‌ازپیش تعیین کننده در توسعه نیروهای مولد ایفا کرد و قدرت‌هایی از نوع دولتی بیش‌ازپیش از طریق مجموعه‌هایی از تکنیک‌های ظرفیت یافته، اعمال شدند (سلیمی و اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۴: ۱۱۷). در خاورمیانه نظام سیاسی کشورها در ایجاد محرومیت و اختلالات هویتی دخیل هستند. دولت‌های خاورمیانه اغلب توانایی قابل ملاحظه‌ای در خنثی کردن و سرکوب تقاضاهای احتمالی نشان داده‌اند؛ تقاضاهایی که برای آزادسازی سیاسی از جانب گروه‌های اجتماعی گوناگون مطرح می‌شود. تا زمانی که ابزارهای نهادی و ذهنی تسلط دولت بر جامعه دست نخورده باقی بمانند انگیزه دولت برای آزادسازی ناچیز خواهد بود (کسرابی و داوری مقدم، ۱۳۹۴: ۱۹۹). این امر به پدیده‌ش‌انگاری انجامیده است که نشانه حاکمیت عقلانیت ابزاری بر تمام شئون جامعه و به فراموشی سپردن ارزش‌های والای انسانی، اخلاقی و رهایی و تعالی است و در نهایت به فراموشی تفکر انتقادی که رهایی‌بخش نوع بشر است منجر می‌شود و بازتاب آن در شکل گروه‌های تروریستی جلوه‌گر می‌شود.

در حقیقت عقلانیت برخاسته از مدرنیته از دو جنبه اقتصاد و دولت در خاورمیانه ظهور کرده است و فضا را برای کنشگری بازیگران متعدد محدود کرده است. در خاورمیانه شناخت به برداشت‌های ابزارگرایانه تعمیم‌یافته و به شیوه اجتماعی ترسیم شده که صرفاً در پی شناسایی وسایل مناسب در جهت نیل به هدف (حفظ دولت و اقتصاد) است. عقل خصلتی ابزاری پیدا کرده و در خدمت کشف یا خلق (معنی) و (ارزش) در خدمت قدرت، اقتدار و سرکوب درآمده است (نوذری، ۱۳۸۶: ۲۶). به لحاظ اجتماعی گسترش عقل ابزاری و نگرش دموکراتیک این خطر را در پی دارد که همه مسائل عملی یعنی مسائل اخلاقی و سیاسی و فرهنگی جامعه بعنوان مسائل فنی تعریف و ارزیابی شوند و در نتیجه در خارج از حیطه تصمیم‌گیری دموکراتیک به

دست متخصصان و دانشمندان حل و فصل شوند (اباذری، ۱۳۸۷: ۲۶). این عقل به ابزاری برای تولید فناوری به منظور جنگ‌افروزی و سلطه و خفقان هرچه بیشتر در جوامع مختلف تبدیل شده است؛ ابزاری که به نام سعادت و عدالت برای بشریت موجب تجاوز، استعمار و استثمار عده زیادی در راستای رفاه و تأمین منافع عده‌ای اندک شده است. وضعیتی که منجر به ایجاد نابرابری‌های فردی، ساختاری و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده است. در خاورمیانه فرآیند مدرنیزاسیون اقتصادی و دگرگونی‌های ژرف اجتماعی مردمان را از هویت‌های ریشه‌دار بومی جدا ساخته و با بحران جدی هویت روبرو کرده است (عباس‌زاده فتحی و سبزی، پیشین: ۵۵). این بحران هویت و بی‌قراری سبب شده است که کسانی از ساختار اجتماعی و سیاسی طرد شده‌اند دین را بعنوان شالوده هویتی انتخاب کنند و خلأ به وجود آمده را پر کنند. در واقع برای عبور از چارچوب مدرنیته از جریان‌های بنیادگرا استفاده شده است.

در اینجا منطبق مورد توجه نظریه انتقادی گویای وضعیت دولت‌های خاورمیانه می‌باشد. زندگی متزلزل در بین طبقات متوسط در خاورمیانه که ناشی از سلطه سرکوب و اقتدار است باعث می‌شود تا آنها مستعد پذیرش عملیات افراط‌گرایانه باشند. امروزه در سرتاسر جوامع خاورمیانه بویژه در دولت‌های میزبان با رشد گروه‌های تروریستی مردم دچار بی‌قراری سیاسی و اجتماعی شده‌اند. افراط‌گرایی این امکان را به طبقات متوسط سرخورده و مأیوس و همیشه در بیم از زیان اقتصادی و ناتوان از اعتراض به سیاست‌های دولت ۵۹ می‌دهد که دولت را به شدت هدف قرار دهند و با توجه با سایر وجوه ایدئولوژیک این افراط‌گرایی ماهیت اسلامی به خود گرفته است. بنابراین فقر سیاسی و اجتماعی که توسط دولت‌های مدرن تحمیل می‌شود خلأهای هویتی و معنایی را به وجود آورده و زمینه پیوستن گروه‌های حاشیه‌ای و رانده شده از اجتماع را به این گروه فراهم آورده است.

۲- ضعف حوزه عمومی و جامعه مدنی و گسترش فعالیت جنایی بیرون از مجری دولت

به گفته رابرت کاکس اهداف اجتماعی دولت مدرن تابع منطق سرمایه‌داری و تولید نظم جهانی پیچیده و تنش فزاینده بین اصول سرزمینی و وابستگی متقابل می‌باشد. این امر منجر به قطبی شدن فقر، ناهنجاری فزاینده، جامعه مدنی ضعیف و سبب ظهور نیروهای اجتماعی شده که در نبود فضای عمومی و مفاهمه در پی حذف دیگری هستند (Cox, Ibid: 263). در این میان اکثر جوامع منطقه خاورمیانه برمبنای سنتی و کاملاً متفاوت با اصول جامعه مدنی زندگی می‌کنند و ناکارآمدی جامعه مدنی در این منطقه مشهود است. عوامل متعددی در فرآیند رشد جامعه مدنی در خاورمیانه همچون موانع فرهنگی، ساختار اجتماعی و سیاست‌های داخلی دخیل بوده‌اند و از تغییر جوامع و حکومت به وسیله نیروی قدرتمندی که بتواند متناسب با وضع معیشت مردم عمل کند جلوگیری شده است.

بنابراین وجود جامعه مدنی ضعیف در منطقه با ایجاد بحران‌های متعدد از سنخ‌های مختلف رابطه پیدا می‌کند. در پی سلطه حکومت‌ها و عدم وجود انجمن‌ها و تشکل‌های نهادی، گروه‌ها و نهادهای منزوی از شیوه تروریستی نه بعنوان یک تاکتیک بلکه بعنوان تنها گزینه پیش‌رو استفاده می‌کنند و چون گزینه دیگری ندارند بعد از مدتی این عمل جزئی از هویت آنها می‌شود. به عبارت دیگر در شرایط خاص که امکان دستیابی به قدرت توسط حاکمیت از بین رفته باشد تروریسم می‌تواند مشروعیت یابد و اهداف و روش‌های آن مورد حمایت مردم قرار گیرد (سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۰: ۴). بسیاری از کشورها در خاورمیانه از انسجام اجتماعی - سیاسی ضعیفی برخوردارند. دموکراسی نادر و دیکتاتوری عمومی است و استفاده از زور و سرکوب در حیات سیاسی داخلی این کشورها رایج است. ارتباط نزدیک میان رژیم‌های اقتدارگرا، منابع نفتی، سرمایه بین‌المللی و اتحاد با قدرت‌های بزرگ به دولت‌های رانتیر امکان داده است برای سرکوب کردن جمعیت و جدا کردن رژیم‌های خود از جامعه مدنی نیروهای امنیتی را در سطحی گسترده بکار گیرند. بنابراین این سرکوب سبب شده است که گروه‌های تروریستی بیرون از مجری دولت تقویت شوند چراکه فضای کنشگری در عرصه عمومی توسط دولت‌های سرکوبگر از بین رفته است.

موضوع جامعه مدنی اجتماعی مورد توجه نظریه‌پردازان انتقادی بویژه کاکس قرار می‌گیرد. منظور از جامعه مدنی حوزه‌ای مستقل از دولت و قدرت اقتصادی است که به دنبال اعمال کنترل بر این دو است و عرصه رقابت نیروهای اجتماعی محسوب می‌شود. به عقیده آنها دولت‌ها در کنار سایر کنشگران اثرگذارند نه برتر از آنها. کاکس می‌گوید هرچه جامعه مدنی ضعیف‌تر باشد امکان فعالیت جهان پنهان جنایات سازمان یافته مانند: پول‌شویی، معاملات قاچاق و مواد مخدر و آدم‌ربایی بیشتر می‌شود (Cox, 1986: 52). بنابراین بازتاب جامعه مدنی ضعیف در خاورمیانه وجود گروه‌های تروریستی همانند داعش و القاعده بیرون از مجری دولت بوده است که بیرون از فرآیندهای قانونی در پی سازمان‌دهی خویش علیه وضعیت شکل گرفته هستند. این گروه‌ها از طریق اقدامات متجاوزانه و حمله تروریستی و دیگری همکاری‌های سری و مخفیانه که می‌توان آنها را در سه مورد زیر خلاصه کرد: حمایت بوسیله دولت‌های دیگر، تأمین مالی بوسیله ابزارهای مشروع (تجارت، موسسه‌های خیریه و حمایت‌های پراکنده)، تأمین مالی ویژه بوسیله ابزارهای غیرقانونی که معمولاً شامل فعالیت‌های جنایی، همانند سرقت از بانک، قاچاق مواد مخدر و دارو، قاچاق انسان و اخاذی می‌شود. قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان و آدم‌ربایی، غرامت‌گیری و اخذ باج از دیگر شاخصه‌هایی است که گروه تروریستی به دلیل کنار گذاشته شدن مردم از فرآیند تصمیم‌گیری از آنها استفاده می‌کنند و به دنبال افزایش قدرت خویش هستند. آنچه در اینجا حائز اهمیت است ذکر این نکته می‌باشد که در صورت وجود جامعه مدنی و فضای تعاملی، گروه‌ها قادر به بیان عقاید خود در این چارچوب‌ها می‌باشند و زمینه پیوستن افراد به گروه‌های تروریستی در صورت وجود فضای باز سیاسی و اجتماعی کم‌رنگ‌تر خواهد شد.

به نظر کاکس و لینکلینتر دولت‌ها در دوران تاریخی خاص اشکال مختلف به خود می‌گیرند و کلید تجدیدنظر در روابط بین‌الملل بررسی رابطه متحول بین دولت و جامعه مدنی است (برچیل و لینکلینتر، ۱۳۹۲: ۲۰۳). با تطبیق جامعه بین‌المللی مدنی در مکتب فرانکفورت با جامعه مدنی منطقه‌ای یا ملی در سطوح کشورها می‌توان آثار نبود یا ضعف ساختاری این جامعه را تبیین کرد. وضعیت جامعه مدنی در خاورمیانه نمودی از همان نگرانی هابرماسی است. بعنوان مثال اشاره می‌شود که در رده‌بندی هفت منطقه جغرافیایی جهان برپایه چهار شاخص انتخابات آزاد و حق رأی فردی، امنیت رأی‌دهندگان، نفوذ قدرت‌های بیگانه در حکومت و در آخر توانایی شهروندان در اعمال سیاست‌ها، خاورمیانه و شمال آفریقا پایین‌ترین جایگاه را دارند. برپایه این نگرش و رابطه متحول دولت و جامعه مدنی می‌توان رشد تروریسم و افراط‌گرایی را ناشی از خلأهایی بین دولت و جامعه مدنی دانست. بنابراین افراد محروم با جذب گروه‌های رانده شده از جامعه و با نقش یافتن خود، نوعی احساس هویت با پیوند در این گروه‌ها خلق می‌کنند و از این طریق پروژه نسل‌کشی خود را عملیاتی می‌کنند. از این منظر برخی کشورهای منطقه با سیاست‌های انحصارگرایانه خود فضا را برای بروز و ظهور چنین گروه‌هایی مهیا می‌سازند اما در یک جامعه مشارکتی و مدنی برای کنشگری افراطیون بسیار ضعیف است؛ چراکه ضرورتی برای چنین امری وجود ندارد و عملاً احساس محرومیت در بین افراد جامعه وجود ندارد. لذا وقتی که همگان در یک چارچوب دموکراتیک و مسالمت‌آمیز از حقوق و مزایای خود بهره‌مند ۶۱ هستند و دولت نهادی برای ارائه خدمات بیشتر برای شهروندان خود است نیازی به توسل به خشونت از سوی شهروندان احساس نمی‌شود (جانثار و همکاران، پیشین: ۹۵). بنابراین بسیاری از جوامع در خاورمیانه از ساختار سیاسی و اقتصادی نامطلوبی در مقایسه با بخش‌های پیشرفته‌تر جهان برخوردارند. مشکلات اقتصادی در کنار نهادهای مدنی ضعیف منجر به تشکیل دولت‌های ورشکسته و آسیب‌پذیر شده و زمینه مناسبی را برای شکل‌گیری گروه‌های تروریستی نظیر داعش و القاعده فراهم کرده است.

بنابراین ضعف جامعه مدنی، انحصار حوزه عمومی و نبود کنش انسانی در زمینه‌های عمومی در جهان عرب پهنه سیاسی را به روی مردمان بسته است. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه رژیم‌های سیاسی برآمده از کودتای نظامی با بهره‌گیری از احساسات قوم‌گرایانه و ناسیونالیسم عربی عرصه‌ای عمومی پدید آوردند که از کنش آگاهانه و آزاد مردمان و مشارکت آنان در سازمان سیاسی تازه بی‌بهره بود و روسای جمهوری که در کشورهای مورد بحث در خاورمیانه برپایه پادشاهی‌های موروثی استوار بودند، همه از این نوع رژیم‌ها برخوردار بودند و فضای عمومی و کنش جامعه مدنی را محدود کرده بودند (یوسفی، ۱۳۹۰: ۲۷). این فضای بسته و سرکوبگر اجازه گفتمان مخالف را بر کنشگران داخلی محدود کرده است و سبب شده تا کنشگران مخالف در قالب گروه‌های تروریستی و خشن ظهور پیدا کنند. براساس این نگرش گروه‌های تروریستی در پی دستیابی

به جایگاه واقعی برای خود هستند که در زیر یوغ دیکتاتوری و نظام سلطه از بین رفته‌اند و برای احیای جایگاه خویش از شیوه‌های غلط و نادرست بهره می‌برند.

۳- اهداف ساختار شکنانه نظام بین‌الملل و نظام دولت‌ها

چنانچه گفته شد بر پایه نظریه انتقادی نظام بین‌الملل و ساختار دولت‌ها محصول تاریخ و شرایط اجتماعی خاصی هستند و هدف آن تأمل روی تغییر نظم‌های جهانی است. به همین خاطر نظریه انتقادی به دنبال شناسایی نیروهای «زده‌مونیک رهایی‌بخش» است. بنابراین گروه‌های تروریستی همانند القاعده و داعش رویکرد ساختار شکنانه‌ای را نسبت نظام‌های حاکم داشته‌اند و درصدد تغییر آن برآمده‌اند. داعش برهم زدن ساختار قدرت را در دستور کار خود قرار داد. حمله داعش به ساختار دولت بشار اسد شروع و در مسیر حمله به دولت عراق ادامه و با طرح تهدید سایر کشورها به اوج خود می‌رسد. داعش بر این عقیده است که مرزهای کنونی بین کشورهای اسلامی که حاصل تجزیه امپراتوری عثمانی است نتیجه موافقت‌نامه منعقد شده سایکس-پیکو بین فرانسه و بریتانیا است و باید برچیده گردد و مرزها باید به حالت پیش از جنگ جهانی اول برگردد (Tran & Matthew, 2014: 71). آنچه در قالب نظریه انتقادی و نگاه رابرت کاکس معنا و مفهوم پیدا می‌کند این است که گروه داعش این دولت‌ها را بر ساخته تاریخ می‌دانند که باید تغییر پیدا کند و شکل دیگری که همان خلافت اسلامی هست برقرار گردد.

۶۲

وجه دیگر گروه‌های تروریستی حمله ساختار شکن علیه نظام هژمون جهانی است. جهانی شدن در قامت گفتمانی که دال مرکزی آن جهانی بودگی لیبرال است، هژمونی لیبرال را در مقام الگویی کارآمد، عادی و طبیعی می‌نماید و دیگر گفتمان‌ها را در معرض حمله و تخریب خود قرار می‌دهد. در مقابل این الگوی مسلط لیبرال، الگویی سلفی-جهادی شکل گرفته است که در قالب تروریسم خودش را نشان داده است. بنابراین سلفی‌ها درگیر پیامدهای منفی لیبرالیزاسیون بوده‌اند. در واقع آنها با بازگشت به حاکمیت خداوند و شریعت اسلام نیروی فرهنگی را فراهم آورده‌اند؛ یعنی مقاومت در برابر جهانی شدن لیبرال، برای مقابله با فردگرایی و لذت‌گرایی غربی شکل فرهنگی به خود گرفته است (سمیعی اصفهانی و همکاران، پیشین: ۱۰۱). در اینجا دینداری ریاکارانه جانشین مدرنیته می‌شود بگونه‌ای که به جنبه‌های غیرمادی پیشرفت و جایگاه آن در شکل‌گیری اجتماع مبتنی بر موازین اخلاقی اسلامی توجه دارد؛ درحالی‌که جهانی شدن از نوعی نظام بین‌المللی سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کند که مبتنی بر دستاوردهای مادی سودمحور می‌باشد.

تشدید نظم هژمونی بین‌الملل از طریق جهانی شدن فرهنگ موجب بحران هویت فردی در میان جوامع مناطق مختلف بویژه در خاورمیانه شده است. فردی که بدون برخورداری از تکیه‌گاه امن هویتی شاهد تضعیف روزافزون دولت در برابر جریان‌های فراملی است دچار نوعی ناامنی شناختی می‌شود و تکیه‌گاه‌های عقیدتی -

روانی خود را در حال فروپاشی می‌بیند. هرچه این تصویر بیشتر تقویت شده و تکوین می‌یابد، زمینه برای مقاومت‌های شدیدتر و اقدامات خشونت‌آمیز و تروریستی را فراهم می‌کند (Piatkowski, 2002: 30-32). آنچه در قالب نظریه انتقادی معنا پیدا می‌کند این است که تروریست‌ها در مقابل ساختار هژمونی شکل گرفته لیبرالیسم و جهانی شدن قرار می‌گیرند و در پی ایجاد نظامی جدید مبتنی بر اندیشه‌های خود و مقابل این نظم هژمون است. تروریست‌ها دارای اهدافی هستند که در ساختار نظام بین‌الملل کنونی قابل تحقق نبوده و بسیاری از اصول و ارزش‌ها و هنجارهای نظام با این اهداف در تعارض است و این تروریست‌ها تساهل لازم را نداشته و رویکردی ساختارشکنانه نسبت به نظام بین‌الملل دارند؛ از اینرو مذاکره و یا تلاش برای مصالحه با آنها معمولاً بی‌ثمر است. این مسئله یکی از جدی‌ترین و خطرناک‌ترین ویژگی‌های این نوع تروریسم می‌باشد. گروه‌هایی نظیر القاعده، تروریسم را هدف خود و امری مقدس می‌دانند و لذا در اصول هیچ تسامحی به خرج نداده و از آن دست بر نمی‌دارند (Campbell, 2000: 21). بنابراین تروریست‌های خاورمیانه با سیطره فرهنگ هژمون و ترویج لیبرالیستی بعنوان فرهنگ مسلط مخالف بوده‌اند و با شیوه‌های افراطی و ساختارشکنانه در پی رهایی از ساختارهای شکل گرفته موجود هستند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش با استفاده از نظریه انتقادی و با تکیه بر اصول مفروض‌های آن به توضیح ریشه‌های شکل‌گیری تروریسم در خاورمیانه پرداخته شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مولفه‌های موجود در نظریه انتقادی و دغدغه وجود آن به خوبی می‌تواند حرکت‌های ساختارشکن تروریستی را توضیح دهد؛ چراکه مفاهیم موجود در نظریه انتقادی همچون بحث از جامعه مدنی و حوزه عمومی، عقلانیت ابزاری مدرن و سیطره نظم هژمون و چگونگی مقابله با آن می‌توانند هویت شکل گرفته و افراطی گروه‌های ضدسیستم در منطقه خاورمیانه را مفهوم‌بندی کند. در واقع در خاورمیانه به دلیل عدم وجود جامعه مدنی و حوزه عمومی، زیست جهان بازیگران حاشیه‌ای با سرکوب مواجه شده است و سیطره عقلانیت مدرن و ابزاری این عمل را تشدید کرده است. در نتیجه چنین شرایطی، ما شاهد ظهور حرکت‌های افراط‌گرایانه خارج از مجری دولت بوده‌ایم که نتیجه آن گروه تروریستی داعش و القاعده می‌باشد. البته یافته‌های پژوهش در قالب نظریه انتقادی بگونه‌ای تفاوت این دو گروه را علیه ساختار شکل گرفته نشان داده است. القاعده گروهی ساختارشکن با خطمشی مخالف علیه نظام هژمون بین‌الملل است در صورتیکه داعش در ابتدا ساختار دولت‌های برخاسته از مدرنیته را هدف قرار داده است و در مرحله بعد و نگاه دورتر در پی ساختارشکنی نظام بین‌الملل است. بنابراین هدف اصلی این مقاله که آزمودن مسائل جاری نظام بین‌الملل در قالب تئوریک بوده است، با مفهوم‌بندی دلایل شکل‌گیری

تروریست‌ها در قالب نظریه انتقادی به دست آمده است. این امر نشان دهنده این است که نظریه‌های روابط بین‌الملل در شکل‌گیری پدیده‌ها جاری بین‌المللی می‌توانند بعنوان یک راهنما عمل کنند.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- ابادری، یوسف (۱۳۸۷)، **خرد جامعه‌شناسی**، تهران: نشر نی.
- ۲- اوجی، انریکو و گریه، مورفی (۱۳۷۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین‌الملل؛ با نگاهی به روابط ایالات متحده با جهان سوم»، مترجم: حمیرا مشیرزاده، **فصلنامه راهبرد**، ش ۵.
- ۳- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸)، **مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی**، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۴- برچیل، اسکات و لینکلینتر، آندرو (۱۳۹۲)، **نظریه‌های روابط بین‌الملل**، مترجم: سجاد حیدری‌فر، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۵- برزگر، کیهان (۱۳۸۶)، «جایگاه تروریسم جدید در مطالعات خاورمیانه و روابط بین‌الملل»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، س ۱۴، ش ۴.
- ۶- جان‌نثار، حمید و همکاران (۱۳۹۴)، «بررسی کارآمدی تئوری محدودیت نسبی در تحلیل پدیده تروریسم در خاورمیانه»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ش ۲۳.
- ۷- خضری، رویا (۱۳۸۸)، «گستره ارتباطات در نظریه انتقادی» **فصلنامه رهیافت سیاسی و بین‌المللی**، ش ۱۹.
- ۸- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۷)، «نظریه انتقادی: چارچوبی برای تحلیل سیاست خارجی»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، س ۳، ش ۲.
- ۹- سلیمی، حسین و اسماعیلی اردکانی، علی (۱۳۹۴)، «منطق درونی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و معرفت‌شناسی رهایی‌بخش»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، س ۱۰، ش ۴.
- ۱۰- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۰)، «تروریسم دولتی»، **فصلنامه راهبرد**، ش ۲۴.
- ۱۱- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی و سبزی، روح‌اله (۱۳۹۴)، «شیوه هویت‌جویی القاعده و داعش»، **مجله سیاسی و اقتصادی**، ش ۳۰۲.
- ۱۲- کسرایی، محمدسالار؛ داوری‌مقدم، سعیده (۱۳۹۴)، «برآمدن داعش در خاورمیانه: تحلیل جامعه‌شناسانه»، **فصلنامه روابط خارجی**، س ۷، ش ۱.
- ۱۳- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۸)، «نظریه انتقادی جدید: فراسوی پست‌مدرنیسم و اندیشه پسانتقادی»، **دو فصلنامه پژوهش‌های نظری**، ش ۶.
- ۱۴- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶)، **بازخوانی هابرماس**، تهران: انتشارات چشمه.

- ۱۵- هولاب، رابرت و هابرماس، یورگن (۱۳۷۵)، *نقد در حوزه عمومی*، مترجم: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ۱۶- یوسفی، محسن (۱۳۹۰)، «انقلاب‌های عربی مسئله اجتماعی یا سیاسی»، *مجله سیاسی و اقتصادی*، ش ۲۸۴.

لاتین:

- 1- Ashly, Roke (1981). Political Realism and Human Interests. *International Studies Quarterly Brecher*. Critical Perspectives in International Studies. Ann Arbor. University of Michigan Presus.
- 2- Campbell, Jack (2000). On Not Understanding the Problem in Hype or Reality? The new terrorism and mass casualty attacks. Brad Roberts. *Alexandria: The Chemical and Biological Arms Control Institute*.
- 3- Cox, Rich (2002). Universality in International Studies: A Historical Approach in Harvey and Brecher, eds. *Critical Perspectives in International Studies*. Ann Arbor. University of Michigan Press.
- 4- Cox, Rich (1986). Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory. *Millennium - Journal of International Studies*.
- 5- Habermas, Jorid (1981). The Theory of Communicative Action, Reason and the Rationalization of Society. Translated by: Thomas McCarthy Boston: Beacon Press.
- ۶۵ 6- Habermas, Joulia and Derrida, Jili (2003). What binds Europeans together: A plea for a common foreign policy, beginning in the core of Europe. *Constellations*.
- 7- Mearsheimer, Jorik and Walt, Sorit (2014). Leaving theory behind: Why simplistic hypothesis testing is bad for International Relations. *European Journal of International Relations*. 19.
- 8- Moolakkattu, Jolia (2009). Robert. W. Cox and Critical Theory of International Relation. *International Studies*. 46(4).
- 9- Piątkowski, Kourty (2002). Globalization after 9/11, *Studies & Analyses*. Vol.I. No.3.
- 10- Risse, Trill (2000). Let's Argue: Communicative Action in World Politics. *International Organization*.
- 11- Tran, Mark and Weaver, Matthew (2014). Isis Announces Islamic Caliphate in Area Straddling Iraq and Syria. Available at: <http://www.theguardian.com>